

حدوث و قدم عالم

تألیف: سید محمد تقی میرزا

مقدمه

حدوث و قدم عالم از مسائل فوق العاده مهم در تاریخ تفکر بشر بوده است. اگر متفکرین را به دو گروه متکلمین و فلاسفه تقسیم کنیم، به طور خلاصه چنین می توان گفت:

آراء متکلمین

فلسفه متکلمین به ذات واجب است و غیر ذات واجب هر چه هست حادث زمانی است. آنها معتقدند که قدم مساوی وجوب است و حدوث مساوی امکان. بدین معنی که یک موجود بدان جهت نیازمند علت و فاعل است که حادث است و اگر حادث نباشد بی نیاز از علت است یعنی در واقع واجب الوجود است. متکلمین معتقدند که عقیده به قدم زمانی عالم بر خلاف معتقدات همه ادیان است.

آراء فلاسفه

فلاسفه معتقدند که حدوث زمانی عالم نامعقول است. حدوث به معنی این که رشته زمان که از گذشته به آینده کشیده شده است از نظر گذشته محدود و متناهی باشد و نقطه شروع داشته باشد و ماقبل آن نقطه عدم محض باشد.

فلاسفه مدعی هستند که اعتقاد به حدوث زمانی عالم یعنی انفکاک معلول از علت نامستقیم است. لازمه قدم ذات باری قدم عالم است که فعل باری است. البته از نظر فلاسفه اصول و کلیات عالم قدیم است و افراد و جزئیات حادثند. خلاصه نظرات فلاسفه چنین است:

۱- آنچه منحصر به ذات واجب الوجود است، قدم ذاتی است نه قدم زمانی
۲- اجماع اهل ادیان جز بر حدوث ذاتی عالم نیست، جهان به واسطه ذات باری از مرتبه زمانی است و با حادث زمانی و آن چیزی که مناط احتیاج شیء به است و از ناحیه ذات حق، هست.

۳- آن چیزی که ادیان تعلیم می دهد مخلوق عالم و خالقیت ذات باری است. آنچه را مغفولیت عالم ایجاب می کند حدوث ذاتی است نه حدوث زمانی.

۴- موجودات با واجدند و یا ممکن. واجب قدیم ذاتی است. ممکن نیز با قدیم زمانی است و با حادث زمانی و آن چیزی که مناط احتیاج شیء به است. امکان ذاتی است نه حدوث زمانی. یعنی شیء از آن جهت که در مرتبه ذات خود افضائی وجود ندارد نیازمند به علت است نه از آن جهت که در زمانی نبوده و بعد پیدا شده است. حدوث مناط احتیاج به علت نیست.

نظریه ملاصدرا

ملاصدرا وجود حق را مقدم بر عالم می داند. او معتقد است که خداوند حقیقت هستی است و وجود و سبقت حقیقی بر همه اشیا دارد. حق تعالی دارای بی نهایت شئون ذاتی و مقامات ربوبی است و هیچ شائی بیرون از احاطه شئون او نیست. خدا با اشیا و همه آنها وجود معیت دارد. خدا در عین تقدسش بر زمان، جدای از زمان نیست، و نسبت به هر لحظه شن معیت دارد، و به ملاحظه این معیت و همراهی، این قضیه که خدا در زمان قبل بوده صدق می کند. اگر اشیا، به گونه ای مسبق به عدم زمانی اند، ثابت شده است که عالم از وجود خدا نیز تاخر انفکاک و زمینی دارد.^۱

مبانی حدوث زمانی جوهری صدرایی به قرار زیر است:

۱- حرکت چیزی جز تجدد واحد متحرک نیست. حرکت با متحرک یکی است. طبیعت امری متجدد و سیال است.

۲- متجددیت به طبیعت استناد دارد ولی نحوه وجود به فاعل الهی.

۳- تشکیک طبیعت وجود طبیعی مرتبه دار و تشکیکی است و در عین اختلاف رتبه وحدتش از میان نمی رود. ملاصدرا بر اساس موارد فوق نتیجه گیری می کند که جوهر عالم ذاتاً متحرک و در گذر و تجدد است، پس حقیقت آن چیزی جز زوا و وجود نیست. جهان در لحظه حادث می شود و در هر لحظه به نیستی می گراید. کل عالم در هر بازه ای از زمان که فرض شود مسبق به عدم است. در کل گذشته زمان، البته در گذشته هم عالمی بود، اما این عالم نبوده. این عالم فقط در همان لحظه مفر و صر پدید آمده و قبلاً هرگز نبود و بعداً هم نمی باشد.

مهم این است که توجه شود که مقصود صدر المتألهین از حدوث کل عالم حدوث کلامی نیست تا

توان گفت سلسله جوهری عالم به آغاز و ابتدایی می رسد که پیش از آن عالمی نبوده و فواصل مطلق فیسی ندانسته است. مقصود او از حدوث زمانی کل عالم این است که حقیقت کل عالم چیزی جز متحد و حدوث و پیدایش نبین نیست، بوجهی که در هر نقطه عالم را در نظر آوریم محکوم به حدوث می باشد. کل عالم یک حقیقت حدوثی و تجددی و مسبق به عدم زمانی در کنه جوهر خویش می باشد، به این معنی که عدم زمانی سابق مفهوم ذات و جوهر عالم جسمانی است. هر لحظه که عالم حادث می شود در لحظه بعد معلوم می گردد. پس عالم در هر لحظه ملحق به عدم و قدم است. مال عالم به هلاک و نیستی و فناست.^۱

نظریه علامه طباطبائی

بعضی دربار جهان تحت عنوان حدوث و یا بقده زمانی تمسأ بی معنی است و برخی ادانه که برای اثبات حدوث با قدم جهان آورده می شود بی اساس است.

حدوث زمانی و قدم زمانی هر دو دربره موجودی صادق است که در طرف زمان واقع باشد، اما موجودی که خارج از ظرف زمان است نه حادث زمانی است و نه قدیم زمانی، مانند مجردات. کل جهان نیز که شامل همه زمان ها و مکان ها است از این قبیل است. یعنی از طرف زمان خارج است. خود زمان عبارت است از مقدار حرکت ذاتی یک شیء و طرف زمانی یک شیء عبارت است از مطبوعه آن حرکت با حرکت دیگر که به حسب فرزاد مفاصل قرار داده شده است. علیهذا کل جهان ظرف زمانی ندارد تا بحث مسوقت وجودش به عدم خودش در زمان به میان آید. جهان در کل خود زمان ندارد. همچنان که مکان ندارد. فرض چند میلیارد سال برای آغاز پیدایش جهان خالی از مسامحه نیست. زیرا پدیده زمان

کمیت و امتدادی است که با حرکت قائم است و از این روی هر حرکتی، زمانی مخصوص به خود دارد. قبل و بعد هر زمان، حالت های هستند که با مقایسه اجزاء همان زمان به همدیگر به وجود می آیند، به هیچ وجه در بیرون از آن زمان وجود ندارد. بنابراین اندازه گرفتن برای عمر جهان با زمانی که با حرکت دوری و انتقالی زمین به وجود می آید حائلی از مسامحه نخواهد بود.

قبل از خلق، نه چیزی معنی دارد و نه همه جا، مکان، زمان، داخل و خارج همه نسبت و عوارض جسمانی هستند.

به عبارت دیگر: مجموع جهان که شامل زمان هم هست پیش و پس زمانی ندارد تا گفته شود در آن زمان بوده است یا نبوده است. همچنان که صحیح نیست گفته شود که عالم در کجا آفریده شد؟ صحیح نیست گفته شود کی آفریده شد؟ چون که کل و کجا متأخر از عالم است و فرع بر عالم است. نمی و کجا و وقت و جا فقط درباره اجزاء عالم صادق است. زیرا امکان نسبت انحاطه اجزاء جهان بر جوهر دیگر انتزاع می شود. و زمان از حرکت ذاتی اشیا و تعیین آن با حرکت عمومی شیءه دوری، از اینجا معلوم می شود که برهان

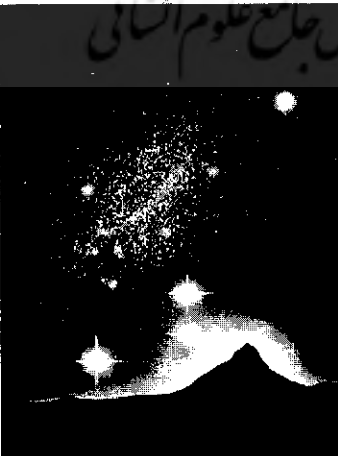
معروفی که بر قدم عالم اقامه می شود بی اساس است. برهان این است که حدوث زمانی عالم مستلزم انفکاک معلول از علت نامه است. عالم علت دارد پس حادث است. اثری که علت در معلول می گذارد، فقط در وجود است و ماهیت معلول ارتباطی با علت ندارد.

خداوند آن چه به جسم می دهد وجود کمال است و وجودی آن است و اما مفهوم جسم ماهیت است و خداوند نه ماهیت دارد و نه ماهیت ساز است.^۲

نظریه علامه جعفری

استاد جعفری، در مقوله حدوث و قدم عالم نخست تاریخچه کوتاهی در این مورد ارائه کرده و چنین بیان می کند:

این مسئله شاید از نظر حکمت الهی با اهمیت ترین مسئله است که بابایتی مورد توجه هر عاقل قرار بگیرد.



کثرت متفکرین و دانشمندان عالم به اتفاق کلمه، جهان را حادث می دانند، یعنی می گویند: این جهان هستی که می بینیم نبوده و سپس موجود گشته است. گروهی را هم عقیده بر آن است که همین جهان اشکال مختلف از ازل وجود داشته و ناپایداری است. بعضی دیگر می گویند: ماده اولی جهان قدیم بوده و هرگز زمانی تصور نمی شود که ماده جهان وجود نداشته است. این مسئله به عقیده گروهی با اثبات صانع و یعنی آن رابطه مستقیم ندرت، باین معنی کسی که عالم را قدیم بداند، مجبور است که این جهان را از وجود خدا بیاز بداند و بالعکس کسی که این جهان را حادث بداند، مجبور است که خدایی را به عنوان وجود آورنده این جهان بپذیرد.

ولی گروهی از فلاسفه دیده شده است که با این که ماده اصلی یا به تعبیر گنشتگان «هیولی» را قدیم می دانستند، با این حال احتیاج همین عالم را به خدا کاملاً و به طور صریح پذیرفته اند و می گویند: همین «هیولی» یا ماده اصلی اگر قدیم بوده است، ولی به حرکت آمدن آن و متشکل گشتنش به اشکال و صور مختلف، احتیاج به یک موجودی داشته است که آن را به حرکت در آورد. بنابراین مابقی دیده نمی شود که کسی ماده یا باصطلاح قدما، هیولی را قدیم بداند یا این حال وجود خدا را ضروری بداند.

قدم عالم

برای اثبات قدم عالم تاکنون دلینی که منطقی است کاملاً از آن حمایت کند، دیده نشده است. فقط آنچه وجود دارد این است که برای این جهان ول و آخر دیده نمی شود، بلکه ندیده نشانی هر قدر که به عقب برمی می بیند که از هم می تواند به عقب تر برگردد، چنان که هر چه که اندیشه انسانی به آینده نفوذ می کند می بیند باز بعد و کشش و راهی در مقابلش گسترده شده است و یک نجام مشخص بر این جهان نمی بیند، اما بسیار روشن است که این استدلال فقط می تواند بگوید: ما از آغاز و ز انجام جهان بی خبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

و به هیچ وجه نمی تواند اثبات کند که این جهان قدیم است. اگر به حقیقت امر بنگریم ادعای این اشخاص یک ادعای طبیعی اولیست که از اصلی ناشی شده است که می گوید: ایشان یک موجود کوچک و در فضا طول زمانی که در کتب احساس می شود، مانند آن مگس است که: در بهران زاد و مرگش در دی است

پشه کی داند که این باغ از کی است
به هر حال قدم عالم به دلیل حسی مستند نیست، زیرا عمر انسان در مقبل زمانی که بر جهان هستی می گذرد آنقدر ناچیز است که شباهت مگسگو نیست و همچنین بدلیل منطقی و عقلی نیز مستند نیست.

نکته ای که در این بحث قابل توجه است این است که هیچ متفکری تاکنون نگفته است که من قدیمی بودن جهان را با چشم دیده ام، یا با یک دلیل ریاضی اثبات می کنم که جهان قدیم است، بلکه ادعای قدیم بودن جهان از تصور

کشش زمان سرچشمه می گیرد که در ذهن انسان ها وجود دارد، زیرا ذهن انسان به جهت خاصیت تجربی که دارد، نمی تواند از انزاع و تجرد دست بردارد، مانند اعداد که هرگز در یک عدد متوقف نمی شود، لذا می گویند عدد بی نهایت است، همچنین امتداد زمان نیز از فعالیت ذهنی ما حاصل می شود. نقاط و لحظات در امتداد زمان به منزله همه واحدهای عددی است چنان که واحدهای عدد ساخته ذهن ما بوده، از معدود واقعی

فیزیکی خبر نمی دهد، همچنان نغمه ها و لحنهاط زمان که بی دردی با یک پیوستگی کاملاً در ذهن ما نودار می شوند و از واقعیت جهان طبیعی نمی توانست خبر دهند.

مجموع جهان که شامل زمان هم هست، پیش و پس زمانی ندارد تا گفته شود در آن زمان بوده است یا نبوده است. همچنان که صحیح نیست گفته شود که عالم در کجا آفریده شد؟ صحیح نیست گفته شود کی آفریده شد؟ چون که کی و کجا متأخر از عالم است و فرع بر عالم است

نیز از این مطلب سرچشمه می گیرد که انسان در ذهن خود هر چه که مورد بررسی قرار می دهد با بعد معینی و هرتب مشخصی جلوه می نماید. او به هیچ وجه نمی تواند در نظاره به جهان خارج و بیرون از ذات خود، بعد و امتدادی را مطرح نماید، او نمی تواند بدون کیفیتی که نمودی برای او عرضه نماید موجودی را بری خویش بریند و این مشکل در فلسفه و علم مربوط به (علم امریه) است و به بازیگری انسان در جهان مربوط می شود و چنانکه گفتیم: انسان در این جهان هم بازیگر است و هم تماشاگر.

حقیق بدون بعد و کیفیت

استاد برای تبیین نظریه خود به بحثی در مورد حقایق بدون بعد و کیفیت می پردازد: ایشان معتقدند که موجودات و حقایقی برای ما مطرح است که به بعدی در آنها حکمفرماست و نه کیفیت. اگر ملاحظه کنیم «من» انسانی که نوبدترین اشیاء برای خود است، نه بعدی دارد و نه کیفیتی، نه حرکتی و نه مکانی و یا حرکت و سکون، برای او در یک لحظه مطرح است «با این حال همین «من» را در دو معلومت روزمره خود گنجاند، در روزی شکی و روانشناسی مورد بررسی قرار می دهیم.

همچنین اگر در این حقیقت دقت کنیم که ذهن انسان خاصیتی دارد که می تواند یک موجود مشخص را «متلاک عدد قلم را» آن اندازه مکرر تصور کند که سر به نهایت برسد، با این که در بیرون از ذات یک قلم مشخص دوم وجود ندارد، همچنین درباره اعداد و تصور بی نهایت ها، بنابراین بیستی سازمان معین ذهن را در نظر بگیریم و سپس معلومات و قعی خود را از بیانی نامیام. حتی یک مفهوم فیزیک معمولی هم می داند که ما می توانیم در یک سطح محدود میان دو نقطه «الف» و «ب»، بی نهایت نقطه فرض کنیم، در حالی که می دانیم هرگز در یک سطح محدود نمی تواند بی نهایت نقطه وجود داشته باشد.

شبهه سازی مغز انسان

یکی از خصایص بسیار مهم مغز آدمی این است که برای دیدنی ها و شنیدنی ها و لمس کردنی های خود شبیه و مثل می سازد و تا بی نهایت می تواند همان اشیاء و امثال را بسازد، متلاک یک جلد کتاب می بیند، می تواند مثل آن را نیز تصور کند یا بسازد، مثل آن کتاب را نه صد و نه هزاران بلکه اگر بخواهد میلیارد ها تا بی نهایت مثل آن کتاب مشخص را تصور نماید یا بسازد، همچنین می تواند خط یک متری را تا بی نهایت کشش دهد و از عدد ۱ تا ۳۰ یا طوری مرتب میزند، بلکه تا بی نهایت عددسازی نماید. هر چند که از نظر منطقی و عقلانی برهانها، هیچ موجود مشخصی در جهان هستی از نظر عینیت قابل تکرار نیست و هیچ بعدی و عددی بدون افزایش و یا کاهش عینی از هرتب خود تغییر پیدا نمی کند و قابل تکرار نمی باشد.

سرابان آن احساس آزادی که مغز در ساختن امثال و شبهه قانی نهایت دارا می باشد، از اختصاصات

مغزی ما بوده و نمی تواند از واقعیت عینی ما مطلع بسازد. هیچ حس و ادراک انسانی در جهان عینی با بی نهایت سر، و کار ندرت، بلکه هیچ حس و مغز آدمی نمی تواند یک شیء مشخص را در وجود موجودی هم در ذهن متعکس نماید، پس باصطلاح معروف این پدیده به حساسی و عددی برزی و مثال و شبیه سازی مربوط به بازیگری مغز در زمینه خاص با واقعیت عینی است.

اگر مغز آدمی با مشاهده حرکت بتواند یک دقیقه کشش زمان را در خود بوجود بیاورد، می تواند همان کشش را به مقدار سال و قرن و بعد زمانی و بی نهایت امتداد بدهد، این که منشأ انزاع زمان، حرکت به مقدار یک دقیقه بوده است، ما انسان ها با مقدار معینی از اجزاء جهان هستی تماس برقرار می کنیم، ولی قدرت عدد سازی مغزی ما در هر لحظه ای می تواند اعداد را بی نهایت تصور نماید. از این موضوع به یک نتیجه مهم می رسیم و این آن که: موضوع مهم حدوث و قدم جهان با بستی با عینک تماشاگری جهان مورد مطالعه قرار گیرد، نه با وسیله بازیگری مغز. زیرا چنان که دیدیم مغز آدمی هست را نیست و نیست را هست نمود و از محدود نامحدود و از متناهی بی نهایت می سازد. بنابراین عدم تصور آغاز و انجام برای جهان کشف از قدم و بی نهایت بودن آن نمی کند، بلکه کشش دادن زمان تا بی نهایت و گسترده شدن بعد و امتداد ماده و حرکت تا بی نهایت از مایه گذاری مغزی خود ما سرچشمه می گیرد.

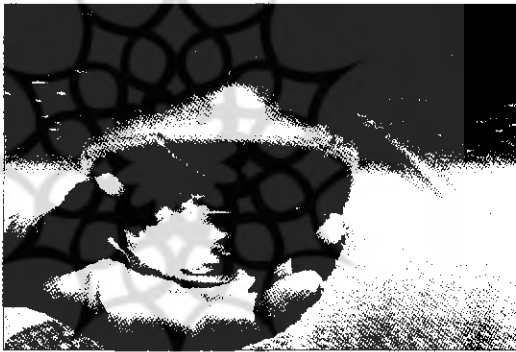
هیچ انسانی نمی تواند حدوث زمان و اصل ماده و حرکت را تصور نماید. به همین جهت است که هر چه ذهن آدمی بخواهد پیش از خلقت عالم، خداوند عالم هستی، خداوند یگانه و قدیم را در یافت نماید و در ضمن هیچ زمان و بعد فضایی و ماده و حرکت نتواند ذهن او را متغیر کند، نمی تواند بری همین است که خود همین حقایق هم سهی ای از جیوه های صفات خداوند نیست که اگر به تصور در آینده، بالاخره استنادی به خدا دارند.

حدوث عالم

اما دلایلی که برای اثبات حدوث عالم نشان داده شده، به طور اجمال به قرار ذیل است:

۱- هر یک از اجزاء جهان هستی محدود است، بنابراین با بستی تمام اجزاء جهان هستی محدود بوده باشد، زیرا حکم کلی در کیفیتها مطلق حکم اجزاء است. باری، اگر یک متعکس نتواند درباره جهان یک حکم کلی مانند حکمی که برای ماده عمومی متذکر شدیم بیان نماید، او هرگز نمی تواند حتی در این جهان قانونی را بپذیرد، زیرا تا یک حکم کلی درباره ماده و حرکت و خواص شیء، گفته نشود نمی تواند تعکرات خود را بعنوان جهان بینی ارائه دهد.

۲- حرکت در جهان هستی حکمفرماست و این حقیقتی است که باستانی سوفسطایی ها تمام عقلای عالم دیده و پذیرفته اند، اکنون اگر در این پدیده حرکت دقت کنیم خواهیم دید که بنا به تعریفی که می گویند: حرکت یعنی (وجود و عدم های متعاقب) یا به طوری که



دسته دیگر می گویند: «ماده در حال جریان مثبت و منفی، با چنان که بعضی از متفکرین معتقدند: «حرکت یعنی انتقال ماده از نقطه ای به نقطه دیگر». از این رشتن متعاقب نمودهای ماده، بلکه از این رشتن نقاط ماده که امروزه مانند یک قانون حقیقی اثبات شده. ۹ یا توجه به این خواهیم دید. ۳- اگر چه درباره این مسئله که «ماده جهان خلقت از کی و چگونه گسترش پیدا کرده است؟» در دورتهای گذشته از نظر حدس و فرضیات مورد بررسی قرار داده و فقط به یک ماده فرضیات کلی قناعت می ورزیدند، اما از آن هنگام که دانش علم گسترش پیدا کرد، مخصوصاً علم هیت باستانی دیگرگون گشته، شناسایی های دقیق و علمی جای آن ها را گرفت، این مسئله به طور جدی مطرح گشت که این مواد و در این باره تا سال های اخیر در حدود شانزده نظریه بیان شده است، این نظریات همگی در تعیین آغاز حرکت و گسترش ماده گفته شده است.

امروزه شما می توانید صراحتاً از قهرمان علم و اندیشه بشنوید که می گویند: مفهوم ازلی بودن جهان به جای رنده شده است که دیگر باز گشت ندارد، مخصوصاً از تئوری انوار متر به این طرف که از گسترش کیهانشان نتیجه می شود، دیگر مجموع جهان به هیچ وجه ازلی و قدیم نخواهد بود.

مفاهیم کلیدی فیزیک مدرن و کیهان شناسی در مورد عالم

هندسه کلی جهان

اگر جهان را خارجی بود (وجه خارجی داشت) و انسان می توانست از آن منظر به جهان بنگرد، کیهان شناسی امری ساده می شد، مثلاً خانه ننگونه نیست، کیهان شناسان شکل هستی را از خواص هندسی آن حدس می زنند. تجارت روزانه ما نشان می دهد که فضا مسطح است. خطوط موازی یکدیگر را قطع نمی کنند. مجموع زوایای یک مثلث ۱۸۰ درجه است محیط دایره برابر است با ۲πr و قوس عظیمه، اما جهان مسطح نیست و به فرض آنکه قسمت کوچکی از آن مسطح دیده می شود دلیل به مسطح بودن کل آن نیست.

در نوع هندسه به بعدی محتمل نیز موجود است که با مشاهده بکروستی کیهان شناسی همهاتنگی دارد که عبارتند از هندسه کروی یا بسته و هندسه هیپربولیک یا باز. هر دو ای این مسئله به یک طرف دارای اشیاء مشابه شعاع زمین قابل تشخیص هستند، اگر انحناء مثبت باشد، هندسه کروی است و اگر منفی باشد هندسه هیپربولیک است. برای فواصل بسیار کوچکتر از این طول، تمامی اشکال مسطح به نظر می آیند. در هستی کروی شکل، همانند مسطح زمین، خطوط موازی در نهایت به یکدیگر می رسند. مجموع زوایای مثلث می تواند تا ۲۴۰ درجه افزایش یابد و محیط دایره کمتر از ۲πr است. این بدان دلیل است که منحنی های فضا بر روی خود برمی گردند. هستی کروی شکل محدود است. در هستی به شکل هیپربولیک، خطوط موازی از هم دور می شوند و مجموع زوایای مثلث کمتر از ۱۸۰ درجه است و محیط دایره بیشتر از ۲πr است. چنین جهانی نامحدود است. این سه شکل ارائه شده از جهان بر برسیهتوان تأثیر تعیین کننده دارد.

اگر جهان مسطح باشد، بزرگترین موج برابر یک درجه خواهد بود و اگر هستی هیپربولیک باشد این مقدار برابر نیم خواهد بود و دلیل آن هم تخریب شعاع نور بود در شکل محدب است. مشاهدات و علانم اولیه نشان می دهند که امواج در مرئوس هستی یک درجه می باشند، اگر این رقم در نهایت تأیید شود نتیجه این خواهد شد که تئوری تورم علق است، در هر حال منتظر کشفیات ماهواره هستیم. ۱۲- اگر هستی به صورت مکان - زمان تصور نمود، نمی تواند دارای شکل باشد، چه مفهوم شکل ناشی از خود هستی است در حالی که شکل داشتن یعنی وجه خارجی داشتن، خارج از مقایسه هستی است. پس هستی بدون شکل است، یعنی نمی توان بر کی هستی شکل به صورت هیپربولیک و کروی قابل شد. در هر دو این حالت ها وجه خارجی وجود دارد در حالی که برای هستی فازیانه و Interface نمی توان

فانل شد. مگر این که عوامل دیگری در کار باشند. یعنی این که هستی مرتبه نازل از هستی بزرگتر و نوع برتر باشد که آن موقع از لحاظ مرتبه وجودی می تواند شکل داشته باشد. این مسئله در مورد زمان هم صادق است. هستی نمی تواند آغاز داشته باشد قواعد قبل از شروع هستی مهمتر از قواعد جاریه آن است. در هر حال این مسئله از اهم مسائل کیهان شناسی است.

فضا - زمان

به نظر می رسد، به همان میزان که طول و عرض و ارتفاع (معنی espace) معنی دارد، همان اندازه هم زمان با معنی باشد و این دو جدا از هم امری ذهنی هستند. زمان و فضا یک مفهومند و در واقع زمان برداری وجودی است که مشتائیت از هستی دارد. همانگونه که زمان آغازین، بدون آغاز است، چون خود مفهوم آغاز مبتنی بر مفهوم زمان است. به همان نحو مفهوم

موجودات و حقایق برای ما مطرح است که نه بعدی در آنها حکمران است و نه کیفیت. اگر دقت کنیم، در می یابیم که هن، انسانی که نزدیکترین اشیا برای خود اوست، نه بعدی دارد و نه کیفیت، نه حرکتی و نه سکونی

خودش است، بنابراین می فرزند. مفهوم فضا - زمان گمناگیک نیستند. شکل هستی می تواند به گونه ای باشد که نشان می دهد دائم در رشد زاینده است و یا می تواند به گونه ای باشد که رشد ثابتی را نشان دهد و یا در حالت موم رشد به سقوط بزرگ منجر شود. مفهوم مکان و فضا تحت تاثیر جاذبه عمومی می تواند متراکم شود.

در جهان حدود ۱۷۵ میلیارد کهکشان وجود دارد که ستارگان در آنها دائماً در حال مردن و زنده شدن هستند. سوپرنوواها در واقع ستارگان میمون هستند که با انرژی حاصل از آن ها فضای حالی بی کهکشان ها شکل می گیرد.

طبق نظری تورم در جهان با وزن مخصوص کم، تبیین تمامی هستی از یک موجود تک سلولی ساده تر است و فقط نیروی جاذبه است که جهان را حفظ کرده است.

مبانی تئوری انفجار بزرگ به دو چیز استوار است، اول یکواختی جهان و دوم غنیه جاذبه در آن. با استفاده از تئوری انفجار بزرگ می توان سرعت فرار کهکشان ها را یکدیگر، مقدار تقریبی عناصر سنگ، تخلیه میکروویو موجود در آنها و ساختارها و ساختار کله هستی را توضیح داد. اما تئوری انفجار بزرگ قادر به توضیح بسیاری از مسائل نیست.

نظریه تورم جهت حل مشکلات نظریه انفجار بزرگ و با استفاده از فیزیک هسته ای، مواردی را می افزاید.

در فیزیک جدید اجزاء اولیه فیزیک هسته ای یعنی پروتون و نوترون در دست فیزیک کوانتوم و به صورت نیروی الکتریکی، مغناطیسی و جاذبه معرفی می شوند.

در تئوری نسبیت عمومی، زمان در واقع جهت تغییرات اشیا را افزوده می کند. در این تئوری، هستی در بی چهار بعد است، سه بعد مربوط به فضا و یک بعد برای زمان. اگر جهت زمان معلوم باشد، سه بعد دیگر در جهانی هستند که زمان در آن ثابت است.

نظریه فیزیک دالان

اسحاق نیرتز اولین مدل ریاضی زمان و فضا را در کتاب اصول ریاضیات در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد. در مدل او، زمان و فضا زمینه ای (بستی) بودند که در آن واقع اتفاق می افتند بدون آن که بر یکدیگر اثری داشته باشند.

در این مدل زمان از فضا جدا فرض شده بود و همچون خطی و یا همچون خط آذنی که در دو جهت بی نهایت است. زمان بی نفضه امری بعدی در نظر گرفته شده بود، یعنی امری که تا به حال وجود نداشته است و الی الابد نیز وجود نخواهد داشت.

اما در سال ۱۹۷۵ مدل ریاضی جدیدی توسط آلبرت اینشتین ارائه شد. در تئوری نسبیت عمومی او، بعد زمان با سه بعد فضا ترکیب می شود و مفهوم زمان - فضا را به وجود می آورد. این تئوری تأثیر نیروی ثقل را به گفتن این که، توزیع ماده و انرژی در جهان فضا - زمان را در هم می پیچد دیده می سازد و نتیجه می گیرد که جهان مسطح نیست. اشیا در زمان - فضا سعی بر آن دارند که در خطوط مستقیم حرکت کنند ولی چون زمان - فضا منحنی وار است، مسیر آنها خم می شود. اشیا به گونه ای که حوزه ثقل به آنها اثر می گذارد حرکت می کنند. صفحه ای پلاستیکی را در نظر بگیرید. اگر توپ سنگینی را در وسط این صفحه قرار دهید، وزن توپ شکل صفحه را تغییر خواهد کرد و به آن انحنا خواهد داد. حال اگر کسی توپ کوچکی را دور آن توپ اول بچرخاند این توپ به دور توپ اول خواهد چرخید و مسیر مستقیمی را نخواهد پیچود. شبیه سیار گالی که اطراف خورشید می چرخد. البته در این مدل دو بعد فضا یعنی سطوح صفحه پلاستیکی، انحنا یافته است و بعد زمان همچون تئوری نیوتن دست نخورده فرض شده است. اما در تئوری نسبیت عمومی، که با آزمایشات تجربی بسیار زیادی می نورم تأیید واقع شده است، زمان و فضا در هم پیچیده اند. هیچ کس نمی تواند فضا را انحنا دهد بدون آنکه زمان در آن شکل نیفته باشد. زمان شکل دارد. با انحنا

فضا زمان، نسبیت عمومی، آنها را از یک زمینه گذرا که در آن وقایع و حوادث اتفاق می افتند به وجودی فعال و اجزایی دینامیک در آن چه اتفاق می افتد تغییر می دهد.

در نسبیت عمومی، زمان و فضا به صورت مستقل از جهان با یکدیگر موجود نیستند. آنها را می توان در جهان تعریف کرد، مثل عدد لریه کریستال کوآرتز در یک ساعت و یا طول یک خط کله. زمان در جهن قابل اندازه گیری است که میسیم و ماکزیمم دارد. آغاز و ختمی دارد. بنابراین می معنی است که پرسیده شود قبل از آغاز و بعد از پایان چه اتفاق افتاد، چون بین نوع زمان ها تعریف شدن نیستند.^{۱۳}

مدل پن رز - هایگیک

در مدل راجر پن رز و استیون هایگیک چنین بیان شده است، زمان - فضا نه تنها با اجرام سنگین در آن انحنا می یابد بلکه با انرژی موجود در آن نیز انحنا می یابد. انرژی همیشه مثبت است، بنابراین به زمان - فضا انحنا می دهد و مسیر تابش نور را منحرف می کند.

تئوری نسبیت عمومی کلاسیک (نهر کوانتومی) اینشتین زمان حقیقی و سه بعد فضا را در فضا - زمان چهار بعدی ترکیب می کند. اما جهت زمان از سه بعد دیگر قابل تمیز است. تاریخ جهان یک مشاهده کننده همیشه در جهت زمان حقیقی در افزایش است یعنی این که زمان همیشه به گذشته به آینده است. اما زمان در سه بعد فضا می تواند کاهش و یا افزایش یابد. به عبارت دیگر شخصی می تواند در فضا جهت را معکوس



کند ولی در زمان نمی تواند.

زمان مجازی عمر عمود بر زمان واقعی است، همچون جهت چهارم برای فضای سه بعدی است. این نوع زمان مکانات بیشتری نسبت به زمان واقعی دارد یعنی زمانی که شروع و ختمی دارد. در این بعد زمانی است که در واقع زمان یک شکل دارد.

برای فهم بیشتر این موضوع فضا - زمان مجازی را به صورت کروی در نظر بگیرید. همچون سطح کره زمین، فرض کنید که زمان مجازی اندازه ای دارد. با ذهن فوق، تاریخ جهان در زمان تصویری آغاز خواهد داشت که همان قطب جنوب است و سوزان بی منتهایی خواهد بود اگر پرسیده شود: قبل از آغاز چه اتفاقی افتاده؟ چنین زمان هایی قابل تعریف نیستند. قطب جنوب همچون سایر نقاط زمین نقطه ای مشخص از سطح زمین است، در مجموع می توان گفت که آغاز جهان در زمان مجازی، نقطه ای مشخص در فضا زمان است. و همان قوانین می تواند نقطه ای مشخص در فضا زمان باشد. و همان قوانین همانقدر در آخر عالم صادق است که در بقیه نقاط جهان. فرض زمان مجازی برای حل مشکل جگونی آغاز خلقت است. از لحاظ علمی اعتبار زمان واقعی بیشتر از زمان مجازی نیست. در ریزشیات وجود اعداد منفی و یا فرض ۲- عدد تخم مرغ در یک جعبه و افزودن ۴ عدد تخم مرغ به آنها و در نتیجه داشتن ۲ عدد تخم مرغ در جعبه امری واقعی و رویتین است.

هانگیک با استفاده از زمان مجازی توانست آغاز جهان را توضیح دهد. با ملاحظه مدل های ریاضی، آغاز جهان هستی را می توان به سه صورت مطرح کرد:

- ۱- اولین فرضیه این است که به زمان واقعی معتقد باشیم که با یک انبساط بزرگ آغاز می شود. این فرض با مشکل مواجه است. چون در این فرض می یابست به تکبکی معتقد بود.
- ۲- انتخاب دوم، اعتقاد به مدل زمان واقعی است. و این که جهان ازلی است و همیشه بوده است.

این فرض هم بدون اشکال نیست. چون ما می یابست توضیح دهیم که فضا و زمان اینشتین، چگونه در چنین مدلی با به عرصه وجود می گذارد.

۳- در فرض سوم، تصویر جالبی را می توان ارائه کرد. به گونه ای که با فرض زمان مجازی، مسئله حل می شود.

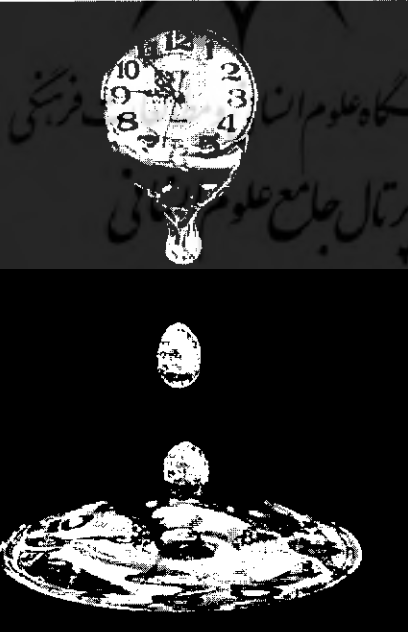
امروزه شما می توانید صراحتاً از قهرمانان علم و اندیشه بشنوید که می گویند: مفهوم ازلی بودن جهان به جایی رانده شده است که دیگر بازگشت ندارد، مخصوصاً از تئوری آبه لومنتر به این طرف که از گسترش کهکشان ها نتیجه می شود، دیگر مجموع جهان به هیچ وجه ازلی و قدیم نخواهد بود

اول این که با فرض زمان مجازی نیازی به اعتقاد به تکبکی نیست. هر چیزی که در فرض به وجود آمدن هستی اساسی و بنیادی است مثل فضا و زمان به آن گونه که می فهمیم، می تواند انحنا یابد و در جهان آذنین باشد.

در این حالت، نیازی به خلق و وجود اجزاء اولیه - مثل اتم اولیه - نیست و با انتخاب از این مسئله، تکبکی و در هم ریختن قواعد فیزیکی حذف می شود.

در مدل هایگیک که به مدل جلدون مرز مشهور است، اعتقاد بر این است که جهان به مرز نیازی ندارد و جهان از طبیعت غیر قطعی کوانتومی جهان اولیه ساخته شده است. این بدین معنی است که برای جهان مرزهایی که انتها و فضا و زمان را مشخص کند وجود ندارد. گرچه که جهان در مجموع اندازه ای معین دارد.

اگر حرکت بر روی کره ای را در نظر بگیرید، در هر جهتی که راه برید، شما به فردی نخواهید رسید و به نهایی نخواهید رسید. شما برای همیشه می توانید بر روی کره حرکت کنید و گو این که شما بر سطح درونی و یا سطح بیرونی کره در حال حرکت هستید. یا به عبارت دیگر جهان بدون مرز نیازی به داشتن شکل و اندازه نیست.^{۱۵}



مدل قرآن

در قرآن کریم، عالم مخلوق خداست و در واقع هر شی ای مخلوق خداست. در قرآن کلمه ای از فودت و قدم نیامده است و آنچه که در آیات دیده می شود، ابداع، خلق و انشاء است. مکانیسم خلقت و یا به عبارت دیگر، چگونگی یا به عرصه وجود گذاشتن عالم و یا هر شیئی بدین فرار است:

انما امره اذا اراد ان یقول له کن فیکون

مکانیسم خلقت اشیا بدین گونه است که به محض اراده خداوند، آن شیئی که می خواهد در آن عالم بیاید در آن عالم بیاید.

۱- این که مکانیسم و چگونگی خلقت ارائه شده است. در فهم این آیه نکات ذیل اهمیت دارند:

- ۱- این که مکانیسم و چگونگی خلقت ارائه شده است. در فهم این آیه نکات ذیل اهمیت دارند:
- ۲- اراده «الله» که جمیع اسماء الحسی است، به شیء تعاق می گیرد.
- ۳- به نظر می رسد اشیا قبل از اراده، به نحوی موجودند.
- ۴- جریان خلقت در واقع تحقق اراده «حق تعالی» است.
- ۵- شیء مورد اراده قرار می گیرد و به او گفته می شود: باش.
- ۶- معلوم است که زبته شیء قبل از اراده بالاتر از شیء، بعد از اراده است و هستی بعد از اراده است. و به مجرد گفتن کلمه «کن» محقق می شود.
- ۷- فاعله ای بین شیء و هستی، وجود ندارد و به صرف اراده هست می شود.

این آیه در قرآن در دو سه مرتبه دیگر نیز آمده است و در مجموع به نظر می رسد که جهان تحقق اراده حق تعالی با کلمه «کن» است و هستی رتبه نازلتری از اراده حق تعالی است و با مراجعه به آیه کلّی **یوم یوفی شأنه**، او دائم در نشان است.

نیز می توان موارد زیر را مطرح کرد:

- ۱- عالم نشان حق تعالی است، عالم هر لحظه نشانی از شئون اوست.
- ۲- عالم نشان نعره است، هو جمیع اسماء الحسی را شامل می شود.
- ۳- هر اولیاء دائم در نشان است و عالم نیز که نشانی از او است دائم در نشان است.

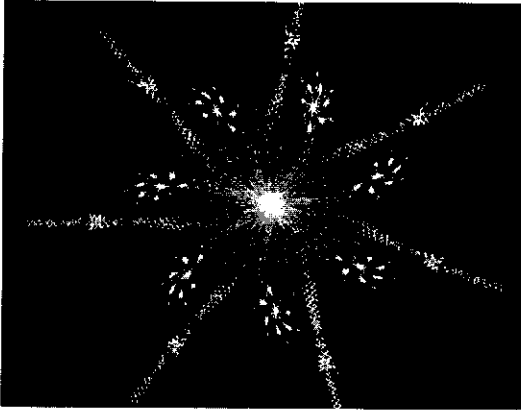
باز با مراجعه به آیاتی که در سوره نمل در مورد داستان همدند و حضرت سلیمان و اصحاب انسی و جنی او آمده است.

چنین فهمیده می شود که:

۱- عمل حق زمانی و زمانگر بوده است. گرچه مدت آن در حدود نایبه بوده است ولی مورد پسند رسول خدا قرار نگرفته است.

۲- «انابا تک به قبل ان تقوم من مقامک»^{۱۸} پیش از آنکه تو از جایگاه خودت برخیزی آن را به حضور می آورد.

۳- عمل انسان، مستقل از زمان بوده است و مورد پسند واقع شده است.



و ابزار شناسایی در مرتبه حسن، مثل استفاده از الکترون مایکروسکوپ، مفهوم و جایگاه فرمت و ماهیت شی را عوض می کند.

پس نتیجه گیری می شود که اطلاق مفهوم ذهنی به عالم که خود درک و دریافتی مرحله ای دارد، کاری بسیار مشکل است. بنابراین اولین اشکالی که می توان گرفت این است که اطلاق کلمه حادث بر عالم که خود مفهومی چند مرحله ای دارد محل بحث است. معلوم نیست که موجودی به نام انسان با چارچوب های بسا تعریف شده وجودی خود، بتواند یا قادر باشد که مفاهیمی را در مورد جهان و عالم که آن هم برداشتی انسان پایه است، با اطمینان کامل و یا قریب به یقین ارائه کند. منظور این نیست که به ابتداء تبیین روی یازدهم و یا بیستم جهان واقعیت ندارد، بلکه منظور این است که در مورد حدوث و قدم و به طور کلی در مفاهیم انسان پایه می بایست که شروع زمانی همراه باشد، چه مطابق تئوری های فیزیک مدرن تصور حدوث نمی بایست با شروع زمانی عالم همراه باشد، چه مفهوم زمان خود امری وجودی است. یعنی اعتقاد به حدوث، اعتقاد به قبل از حدوث را همراه دارد که بین امری زمانی است. کلام فلاسفه نیز مورد خدشه است چه مستفاد اعتقاد به عدم است. وقتی گفته می شود که جهان به واسطه ذات باری از مرتبه نیستی ذاتی به هستی رسیده است، معنی اش این است که نیستی خود مرتبه ای از هستی است و نیز گزاره ای عجیب است. اگر نیستی مرتبه ای از هستی است پس خود نیستی نوعی هستی است ولی در فرضی دیگر، عبارت جهان از ناحیه ذات خود نیست است و از ناحیه ذات حق، «هست» نیز مشکل را حل نمی کند. چون نشان می دهد که وجود جهان نسبی است، مگر الان هم ایضا نیست. مگر جهان همین الان نیست به حق تعالی وجود دارد؟ حدوث ذاتی و زمانی، معنی و مفاهیمی لغتی هستند. اصیل مفهوم ذات مورد خدشه است و از لحاظ علم مواد و فیزیک مفهوم ذات نمی تواند مفهومی علمی باشد. مفهوم حدوث زمانی هم در صورتی که زمان براداری وجودی باشد با معنی است و در غیر این صورت استفاده از این اصطلاحات مشکل را حل نمی کند. امکان ذاتی نیز مفهومی خدشه آور است. وقتی می گویند شیء از آن جهت که در مرتبه ذات خود اقتضای وجود ندارد، نیز مانند به علت است. خود مفهوم دگر مرتبه ذات خود اقتضای وجود ندارد. مفهوم ذهنی است و معنایش معلوم نیست. به هر حال، به نظر می رسد برداشت فلاسفه از مسئله حدوث عالم نیز قابل خدشه است.

نتیج

- ۱- نقش سیستم حسی ذهنی و زبانی انسان، در خلق، توسعه و ارائه مفاهیم، واضح نیست و می بایست مورد تحقیق قرار گیرد.
- ۲- حدوث و قدم عالم می بایست مستقل از نقش بازبرگویی انسان مد نظر باشد. انسان به عنوان تماشاگر می بایست میزان قرار گیرد.
- ۳- عالم در حدوث و تجدید و تبلیس دائمی است و نایزی به بازگشت به گذشته و ارائه نظریه نیست.
- ۴- زراته مدل کامل در مورد عالم، نیازمند به درک و فهم مفاهیم هندسه غیر اقلیدسی، فضا، زمان، زمان مجازی و فیزیک مدرن است.
- ۵- فیزیک کیهان شناسی نقش تعیین کننده ای در تبیین نظرات متفکرین در مورد جهان داشته است.
- ۶- فرضی بردار زمان، خارج از فضا - زمان امری بی اساس و مهمل است و بنماد چنگلندگانه هستی معارضی وجودی هستند.
- ۷- جهان مجموعه ای بی شکل و مرز است، در عین این که ابعاد و مرزهای درونی دارد.
- ۸- متفکرین اسلامی در خلق مفاهیم زیروبایی و اساسی، نقش تعیین کننده ای داشته اند و فیزیک جدید گویای صداقت این سخن است.

پی نویسی ها:

- ۱- ملاصدرا، مفاتیح العجب.
- ۲- همان
- ۳- علامه طباطبائی، بررسی های اسلامی
- ۴- همان
- ۵- محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، ۵۲/۸۰-۵۱/۷
- ۶- محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، ۵۲/۸۱
- ۷- محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۳، ۶۲/۲
- ۸- محمدتقی جعفری، دست نوشته های چاپ نشده استاد
- ۹- مشابه حرکت جوهری ماده که نظریه صدرا لمانعین است.
- ۱۰- محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲.
- 11- M.A Bacher and D.N Spengel, "Inflation in Low Density Universe," Scientific AMERICAN, 1994, 43-47
- ۱۲- همان
- 13- C.J.Hogan, R.P.Kirshner, N.B.suntzeff Surveying Space - time With Supernovae Scientific America 28-33, 1999.
- 14- S.Hawking, "The Unifers in a Nutshell", 2002.
- ۱۵- همان
- ۱۶- سوره یس، آیه ۸۲
- ۱۷- سوره الرحمن، آیه ۲۹.
- ۱۸- سوره نمل، آیه ۲۸.
- ۱۹- سوره نمل، آیه ۲۰.
- ۲۰- سوره نمل، آیه ۴۴.
- ۲۱- سوره قی، آیه ۱۵.

از **قال الذی عندہ علم من الکتاب، انا انیک به قبل ان یرتد الیک طرفک** پیش از آن که چشم برهه زنی تخت را بدین جا آورم و همان دم حاضر کرد.

۳- از کلماتی که بین سلیمان نبی و بلقیس رد و بدل شده، می توان نتیجه گرفت.
«فلما جاءت نیل امکنذا عرشک، قالت کانه هو»

پس چون ملکه آمد، بدو گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است؟ گویا این همان است.

۳-۱- تخت و بلقیس گرچه مستقل از زمان منتقل شده اند ولی تخت و صاحب تخت موجودی همچون لحظه قبل خوششان نیستند و این از نوع کلماتی که پیامبر و بلقیس استفاده می کنند فهمیده می شود.

۳-۲- «مکنذا عرشک، «آه» و «مکنذا» گویای این است که «گو این که» این عرش توست و ملکه هم جواب می دهد: «کانه هو» گویا این خودت است.

از چند آیه مورد بحث، چنین استفاده می شود:

۱- جهان هر لحظه در حال سیروورت و شدن است و هیچ نقطه ای از هستی مساوی قبل از آن نیست.

۲- جهان گرچه مستمر چیزی صلب و ثابت دیده می شود ولی در واقع این طور نیست، بلکه عالم دائماً در نو شدن است.

۳- گزاره عالم موجود است، گزاره ای مسامحه ای است و با ابعاد و اغفال همراه است در واقع باید گفت عالم هست و نیست.

۴- عالم دائم در حال خروج از عدم و ورود به وجود و از وجود به عدم است. یعنی دائم در حال عدم و ایجاد است و چون عالم گستره رحمت حق تعالی است «**وسمت رحمتی کل شیء**» یعنی عالم مرحوم است و محکوم به اسم رحمت است به این دلیل وجود مستمر است و عدم غالب و حاکم نیست.

افزاده می شود به آیات فوق، آیه ای که مفهوم خلق جدید در آنها مطرح شده است، مانند: **«فینبأ باعقن الاول بل هم فی لیس من خلق جدید»** (یس مکرر اما) به آفرینش نخستین [امان] ناران شده ایم؟! [نه]، بلکه آنان از آفرینش جدید در شک و شبهه اند.

از سه آیه ای که در قرآن از خلق جدید بحث شده، این گونه نتیجه گیری می شود:

۱- عالم دائم در تبلیس و تجدید خلق است. دائم در حالی است.

۲- این که سزای از خلق اول، سزای بی معنایی است.

شاید بتوان نظریه قرآن را در مورد حدوث و قدم به صورت زیر بیان کرد.

گزاره عالم حادث است، گزاره ای است که از مانی قوی برحود را نیست. چه در این گزاره بین اشکالات به چشم می خورد.

۱- عالم در برزخ زمان حادث است، در حالی که زمان مفهومی وجودی است.

۲- گویند که عالم یک بار حادث شده است، نبوده و بعد شده است. این با قرآن تطبیق نمی کند.

۳- این که زمانی بوده است که هیچی نبوده است و حق تعالی بوده است.

هر سه محور فوق محدود است، به مراجعه به مفاهیم قرآنی عالم در حدوث و بقا، مستمر است و زمان مفهومی وجودی است و در یافت آن در ذهن با غلبه جنبه پارادیکری ذهنی انسان مواجه است.

همچنین نسبت به حق تعالی هیچ چیزی جنبه وجودی ندارد. عالم تحقق اراده او است و این امری مستمر است. «جزء عالم که در یک زرتبه وجودی قرار دارند نسبت به یکدیگر موجودند. ولی کلیه وجود هستی و وجود داشتن بری آنان در مقابل خداوند حق تعالی قابل قبول نیست. علم در نسبت به حق تعالی موجود است. عالم وقتی منسوب به حق تعالی است، موجود می شود. عالم آیه است و به عبارتی آیه ای است از حق تعالی. عالم شایه است و در واقع نسبت است. عالم اعتبار حق تعالی است. از قرآن نتیجه می شود که وجود مراتب دارد و عالم مرتبه ای از مراتب است. در مجموع اگر گزاره «عالم حادث است» را بگوییم، همانی دائم در حدوث و بقا است، بیشتر با قرآن در تطبیق است. همین طور گزاره «عالم قدیم است» نیز به همان دلایلی که قبلاً ذکر شد، محدود است. اعتقاد به قدمت عالم یعنی نفی مفهوم زمان پذیری و زمان. در حالی که در قرآن، خلقت، دوره ای است و علم در شش دوره خلق شده است.

استفاده از کلمات حدوث و قدم زمانی و ذاتی مسئله را حل نمی کند بلکه گزاره اول را پیچیده تر می کند.

در هر حال عالم دائم در حدوث است و این حدوث و ایجاد در گذر از نیستی به هستی و از هستی به نیستی و به صیراف اراده دائم و مستمر حق تعالی انجام می گیرد.

نظریه عرفا بزرگ جهان اسلام مثل محی الدین بن عربی و صدرا لمانعین نیز همچون برداشتی است که در این بخش از قرآن آمده است.

سکالشی

مفهوم حدوث و حادث چه زمانی باشد و چه ذاتی، مفهومی است که از فیلترهای شناخته شده یعنی حواس، ذهن و سیستم زبانی گذشته است. نقش هر یک از این مراحل در دریافت های انسانی، کنیدی و تعیین کننده است.

به نظر می رسد که علم ما به عالم خارج با فرمت و مجموعه وجودی ما خوانایی دارد. منظور این است که ذهن انسان با مابانی خاص فرمت شده است. مثل یک کامپیوتر که مبنی بر DOS و یا دیگری مبنی بر MAC است. هیچیک با یکدیگر خوانایی ندارند. الا آن که فضایی بین این دو حاصل شود که نرم افزار مبنی بر DOS را در فرمت MAC ارائه دهد. در غیر این صورت هیچیک قادر بخواندن کار دیگری نیست.

به نظر می رسد که ذهن انسان فرمت خاصی دارد است و هستی را باز بر مجموعه های خود درمی یابد.

این ذهن داده های اولیه را از حواس می گیرد. این داده ها به صورت انفرادی و یا ترکیبی در فرم های از پیش موجود در ذهن قرار گرفته و نتیجه آن بوجود آمدن گزاره هایی است که انسان خود و اطراف خود را توضیح می دهد.

آنچه که فلاسفه ادعا می کنند، نتیجه و محصول فعالیت های ذهنی آنهاست و ذهن دایره فعالیت محدودی دارد، چه ذهن از پیش فرمت شده است و داده های اولیه و خام آن از طریق حواس به آن منتقل می شوند.

ترکیب های ذهنی، خاص خود ذهن است. وقتی می گوئیم هواسرد است این گزاره محصول فعالیت ذهن یک انسان است و داده های اولیه اجزاء قضیه از طریق حواس به آن منتقل شده است. در حالی که گزاره هواسرد است معلوم

زمان مجازی عمر عبود بر زمان واقعی است، همچون جهت چهارم برای فضای سه بعدی است. این نوع زمان امکانات بیشتری نسبت به زمان واقعی دارد یعنی زمانی که شروع و ختمی دارد. در این بعد زمانی است که در واقع زمان یک شکل دارد

تمام مشکل و معض

داشت بشر در این است که هستی غیر خود را با فرمت های درونی خود تفسیر می کند. اگر این تفسیر عقلی باشد کاری فنی انجام شده است. مگر مبنی بر شهود و حال عرفانی باشد کاری عرفانی انجام گرفته است و اگر فقط محسوسات مورد قبول باشد کاری حسی انجام گرفته است. به نظر می رسد که عوالم عقلی و نتایج و محصولات آنها همانقدر مشکل و معض فهمی دارد که عوالم شهودی و حسی. هر یک در دایره فرمت خود عمل می کند و معلوم نیست که کدامیک از آنها مقدمه ورود علم انسان به هستی است. این حین مقدمه ورود به عالم عقل است و عقل در بر ورود به شهود و شهود مقدمه ورود به عالم وحی و عیب است. در هر حال، هر چه پیشتر فکر می کنیم، پیشتر به عالم حیرت و سکوت می رسیم.

اعتبار حسی، عقل و شهود، به اعتبار چهار چوب های وجودی آنهاست.

در دیدگاه فلسفه سنتی، علم ما به عالم خارج، علم به ماهیت و یا به عبارتی علم به فرمت اشیاء است ولی این گزاره، مشکل را حل نمی کند. چه فرمت اشیاء در ارتباط با انسان تعریف می شود و تفسیر و وسیل